فصلنامه تخصصی سبک شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)
علمی - پژوهشی
سال ششم – شماره اول – بهار ۱۳۹۲ - شمارهٔ پیاپی ۱۹

نُمادپردازی در چند شاعر شعر نو و مقایسه آنها باهم

(ص ۲۰۴ – ۱۸۹)

محسن ذوالفقاری[۱]، حجت اله امیدعلی(نویسنده مسئول)[۲]

تاریخ دریافت مقاله: ۹۱/۱۰/۲۱
تاریخ پذیرش قطعی: ۹۱/۱۲/۷

چکیده

تاریخ نماد نشان میدهد که هر موضوعی میتواند ارزش نمادین پیدا کند بشرط اینکه فضا و بستر مناسب برای گسترش و بیکرانگی معانی آن مهیا شود. در ادبیات نماد یکی از صورخیال است که یکی از پویاترین و تأثیرگذارترین نوع تصویرهاست و بنا به خصوصیت چندمعنایی خود، موجب گستردگی و پویایی عالم شعر میشود. باتوجه به اهمیت نمادپردازی در شعر نو و جایگاه آن در درک معنا و مفهوم مورد نظر شاعر، در این مقاله در پی این سوال هستیم که نمادپردازی در شعر نو به چه شیوه هایی صورت میگیرد؟ با مطالعه و تحلیل شعر چند شاعر شعر نو و مقایسهٔ نمادپردازی آنها، این نکته روشن شد که نمادهادر بافت شعرنو به سه شیوه (خرده نمادها، کلان نماد و نماد ارگانیک) به کار میروند که از بین آنها نماد ارگانیک خاص شعر نو میباشد. شاعران بررسی شده در این مقاله عبارتند از: نیما، اخوان ، فروغ، سپهری، شاملو و شفیعی کدکنی.

کلمات کلیدی

شعر نو، شگردهای نمادپردازی، نماد ارگانیک، خرده نماد، کلان نماد

۱. دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اراک
۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اراک omidsu@yahoo.com

Archive of SID
www.SID.ir

مقدمه

نماد مختص به ادبیات نیست و در انواع هنر و امور دیگر از آن استفاده میشود. بحث ما در این مقاله صرفاً در مورد نماد در ادبیات است. در ادبیات نماد یکی از شگردها و ترفندهای تصویرسازی است و این قابلیت را دارد تا با توجه به سابقهٔ ذهنی و روحیهٔ خواننده در زمانهای مختلف و حتی در یک زمان، معانی متفاوتی بپذیرد. به بیان دیگر نماد را میتوان در شرایط گوناگون تأویل کرد. این تأویل پذیری نماد به دلیل پیچیدگی و بیکرانگی معانی نهفته در آن است. نمادپردازی در شعر نو حرکتی است که هرکدام از شاعران در حد توانایی و استعداد خود، در راستای پویایی و غنای شعر گامی چند برداشتند.

در این مقاله با مطالعه و تحلیل شعر چند شاعر نوپرداز، شگردهای نمادپردازی آنها را مورد بررسی قرار دادهایم. با توجه به اینکه نماد در شعر نو از اهمیت خاصی برخوردار است ضرورت دارد برای آشنایی دقیق و بهتر با شعر نو، بحث نمادپردازی و اهمیت آن در این نوع شعر مورد تحلیل و بررسی دقیق قرار گیرد. در این زمینه تاجاییکه پژوهندگان مطالعه کردهاند تحقیق مستقل و مفصلی در این زمینه انجام نگرفته است فقط در کتابهایی از قبیل داستان دگردیسی، خانه ام ابری ست، سفر در مه و ... و بعضی از مقالات اشاره هایی مختصر به مقوله نمادپردازی در شعر نو شده است.

تقسیم بندی نمادها

اندیشمندان و منتقدان زیادی تلاش کرده اند که نمادها را طبقهبندی کنند ولی طبقهبندی نمادها به علت ابهام ذاتی که در نماد وجود دارد، نسبتاً مشکل است و ممکن است یک نماد از چشم اندازهای مختلف قابل بررسی باشد که این خود باعث آمیختگی این طبقه بندی میشود.

یونگ نمادها را در دو گروه طبیعی و فرهنگی جای داده است. « نمادهای طبیعی از محتویات ناخودآگاه روان سرچشمه میگیرند و بنابراین معرّف گونه های فراوانی از نمونههای کهن الگوهای بنیادین میباشند. در بسیاری از موارد میتوان این نمادها را به وسیلهٔ انگارهها و نمایههایی که در قدیمترین شواهد تاریخی و جوامع بدوی وجود دارند، تا ریشههای کهن الگویشان ردیابی کرد. در حالیکه نمادهای فرهنگی برای توضیح حقایق جاودانگی به کار گرفته میشوند و هنوز همچنان در بسیاری از ادیان کاربرد دارند. آنها تحولات زیادی کرده اند و فرایند تحولاتشان کم و بیش وارد خودآگاه شده است و بدینسان

Archive of SID

www.SID.ir

به صورت نمایه‌های جمعی مورد پذیرش جوامع متمدن درآمده انـد.» (انسـان و سـمبولهایش، یونـگ: ۱۳۴) مشخص است که یونگ از دیدگاه روانشناسی به نماد نگریسته است.

در منابع فرنگیان سمبل یا نماد را به دو نوع تقسیم کرده‌اند: ۱- سمبلهای قراردادی یـا عمومی یا سنتی (Publicیـا Conventional) ۲- سـمبلهای خصوصـی یـا شخصـی (PersonalیاPrivate) شمیسا سمبل را سه نوع میداند: « ۱. وضعی یا قراردادی: شاعر خود سمبل را وضع میکند مثل سمبلهای منطق الطیر. ۲. سنتی: که در افواه مـردم سـاری است و به همان وضع هم در آثار ادبی استفاده میشود. مـثلاً شـیر سـمبل شـجاعت اسـت. استفاده از این هر دو نوع خودآگاهانه است. ۳. شخصی: سمبلی است ناخودآگاه مثـل زنبـور طلایی در بوف کور یا پنجره در شعر فروغ.» (بیان، شمیسا: ۲۲۰) محققان دیگـری هـم، در طبقـه بندی نمادها، نمادهای کیهانی، ماوراءالطبیعه، اخلاقی، مذهبی، پهلوانی، فنی و روانشناسـی را مشخص میکنند. به نظر لوی اشتروس هر نمادی به دلیل ساختار لایه‌لایـه‌اش، بـه طـور همزمان میتواند در دسته‌های مختلف جای بگیرد؛ زیرا یکی از کاربردهای نماد پیونـد دادن چندین زمینه به یکدیگر است. به همین دلیل او در بررسیهای اساطیری خـود، بـه عمـد از محصور کردن نمادها در چارچوبِ طبقه‌بندی اجتناب میکند. (فرهنگ نمادها، شـوالیه، ج۱: ۶۰)« پـس باید اذعان داشت که تمامی طبقه بندی نظام‌مند نمادها، تا امروز ناکامل بوده است مگر بـه منظـوری، در بیـان مطلبـی خـاص. چنـد وجهیگـری نمادهـا نیـز ایـن عمـل را دشـوارتر میکند.»(همان: ۶۵)

سبک نمادپردازی در شعر نو

بیان نمادین کوششی برای رخنه در جهانی ورای دنیای تصـورات و معنـای قاموسـی لغـات است. « تاریخ نماد نشان میدهد که هر موضوعی میتواند ارزش نمادین پیدا کند چه شـیئی طبیعی باشد، چه امری مجرد.» (فرهنگ نمادها، شـوالیه، ج۱: ۳۵)ولی شناخت معانی این الفاظ نمادین، از راه تعریف میسر نیست؛ زیرا ما نمیتوانیم این الفاظ را خارج از متن در نظر بگیریم. عادت ذهنی ما به معانی این الفاظ در زبان معتاد، حجابی است که مانع از کشف حقایق میگـردد؛ بلکه باید این الفاظ را در داخل متن در نظر بگیریم و سعی کنیم در جهتی حرکت کنیم که لفظ بدان اشاره میکند. به بیانی دیگر باید برای هر موضوع و لفظ، فضا و بستر مناسبی مهیا شود که بتوان معانی مختلفی را آن برداشت کرد. معانی نمادین الفاظ را از راه تأویل میتوان کشف کرد.«در شعر معاصر پیوسته این مشکل بر سر راه خواننده اسـت کـه از چـه طریقـی تشخیص دهد که آنچه در شعر مورد نظر شاعر اسـت، مفهـوم نمـادین آن اسـت یـا معـانی

Archive of SID

www.SID.ir

حقیقی و بیرونی آن. البته این مشکل در شعر نمادگرای عارفانه قدیم هم بوده است ولی آنچه در شعر نو مزید بر علت شده، این است که حتی طبیعیترین و بیرونیترین توصیفات هم در ذهن شاعران به پدیده‌ای عاطفی و معنادار و سمبلیک تبدیل میشود. » (داستان دگردیسی، حمیدیان: ۲۸۸) با نگاهی به شعر نو دانسته میشود شعر این دوره از ظرفیتهای نهفته در کلمات، در راستای ساخت نماد بهره فراوانی برده است؛ بگونه ای که علاوه بر معنای ظاهری شعر، به دلیل استفاده از لغاتی با معانی وسیع که توانسته هاله‌های معنایی مختلفی به گرد خویش پراکنده سازد، شعر در فضاهای مختلف و نمادین به پیش میرود. این تصاویر نمادین در بافت شعر معاصر به سه شیوه بکار میروند:

۱. نماد ارگانیک (ساختارساز)

یک نوع نمادپردازی در شعر نو به اینگونه است که شعر با توصیف یک تصویر شروع میشود وکم کم در روند رو به جلوِ شعر، این تصویر محوریت مییابد و دیگر تصاویر حول این تصویر میچرخند. این تصویر، مرکز و هستهٔ اصلی شعر میشود و دیگر عناصر و تصاویر شعر، در حکم عناصر فضاساز و تکمیل کنندهٔ این تصویر مرکزی قراردارند. این تصویر مرکزی آرام آرام در حرکتی فرارونده، لایه های معنایی متفاوتی علاوه بر معنای قاموسی خود، میگیرد و تبدیل به نماد میشود. این نوع نماد که کم کم و در روند ساخت شعر به وجود میآید، نماد ساختمند، ارگانیک یا ساختارساز نام دارد.

در ساخت نماد ارگانیک، شاعر هرگز تصویر اولیه را رها نمیکند بلکه با محوریت قراردادن آن، سایر عناصر شعر را دور آن میچرخاند تا اینکه تصویر مرکزی در ارتباط با سایر تصاویر، چهره نمادین خود را آشکار میکند و لایه های معنایی زیادی به خود میگیرد. در این نوع نماد « سمبول مثل چوپانی است که گله‌ای از تصاویر مختلف را هدایت میکند و شاعر برای اینکه سمبول خود را که مثل جزیره‌ای است فرورفته در دریای ذهن، از اعماق آب به سوی روشنایی عینیت برساند و به آن درخشش واقعی بدهد، تخیل خود را پیوسته به کار میاندازد.»(طلا در مس، براهنی: ۶۷۷) توصیفات در این نوع شعرها معنای خود را از نماد مرکزی میگیرند وگرنه به تنهایی اهمیت ندارند.

در شعر ققنوس از نیما، ققنوس نماد خود شاعر است که در ابتدا با توصیفی ساده شروع میشود و کم کم محوریت پیدا میکند و سایر تصاویر پیرامون ققنوس میچرخند تا اینکه خود را در آتش میافکند و خاکستر میشود. اما مرگ او پایان زندگیش نیست؛ بلکه حیات او در قالب جوجه هایی که از خاکسترش برخاسته‌اند ادامه مییابد. یعنی امیدوارست که راه او را پیروانش ادامه دهند:

Archive of SID

www.SID.ir

ققنوس مرغ خوشخوان آوازهٔ جهان
آواره مانده از وزش بادهای سرد
بر شاخ خیزران
بنشسته است فرد
بر گرد او به هر سر شاخی پرندگان
او ناله های گمشده ترکیب میکند
از رشته های پاره صدها صدای دور
... دیوار یک بنای خیالی
میسازد.
از آن زمان که زردی خورشید روی موج
کمرنگ مانده است و به ساحل گرفته اوج
بانگ شغال و مرد دهاتی
کردست روشن آتش پنهان خانه را.
... آن مرغ نغزخوان
بر آن مکان ز آتش تجلیل یافته
... خود را به روی هیبت آتش میافکند
باد شدید میدمد و سوختست مرغ؟
خاکستر تنش را اندوختست مرغ
پس جوجه هاش از دل خاکسترش به در. (مجموعه اشعار نیما: ۳۲۷)

در نماد ارگانیک نمیتوان با اتکا به همان تصویر مرکزی و بدون توجه به توصیفات و تصاویر دیگر، معنای نماد را دریافت؛ چون این نوع نماد، استعاره نیست که به راحتی مشبهٌ به را در یک نگاه جای مشبه گذاشت و معنا را دریافت؛ بلکه تصویر مرکزی نیاز به پرورده شدن و گسترش دارد. در این شعر نمیتوان گفت ققنوس، شاعر است بلکه زمانی میتوان آن را نمادی از شاعر دانست که به ایضاحات و تصاویر و توصیفات دیگر نیز توجه داشت یعنی پرنده‌ای که ناملایمات دیده و دیگران آواز او را درک نمیکنند و ... . بنابراین در نماد ارگانیک، تصویر مرکزی برای معناپذیری، تصاویر و توصیفات را به شدت به سوی خود جذب میکند تا هر تصویر مانند شمعی راه تاریک را در درک معنا نشان دهد؛ از همین روی چنین اشعاری بسیار منسجم و درهم تنیده اند و نمیتوان جزوی از آن را نادیده انگاشت.گفتنی است که بیشتر نمادهای ارگانیک نیما پیرامون خود شاعر است یعنی نیما در ابتدای شعر به توصیف چیزی میپردازد و در ادامهٔ شعر و تکمیل تصویر مرکزی، خود از

Archive of SID

www.SID.ir

مرکز تصویر سر بر میآورد. این موضوع بی ارتباط با دغدغه شاعر در امر نوآوری او در عرصه شعر نیست. نیما میکوشد از خود و شیوه شاعری خود دفاع کند و پایه‌های آن را محکم سازد.

م. سرشک در شعر «غزلی برای گل آفتابگردان» گل آفتابگردان را خطاب قرار میدهد و برای او دعا میکند و در ادامه میگوید سحرگاهان باوجود اینکه صنوبر و ستاره در باغ همچنان در خواب هستند ولی تو از هر سو چشم به راه آفتاب خود هستی و همت والایی داری که پیوسته در راه آرزوهای خود، همهٔ عمر در تلاش و تکاپو هستی و گر چند رسیدنی نباشد. این توصیفات در مسیر شعر کم کم به گل آفتابگردان تشخص میدهد و آن را از معنای قاموسی خود فراتر میبرد و خواننده احساس میکند که معنایی فراتر و والاتر از اسم یک گل مدّنظر است:

نفست شکفته بادا و
ترانه ات شنیدم
گل آفتابگردان
نگهت خجسته بادا و
شکفتن تو دیدم
گل آفتابگردان

به سحر که خفته در باغ صنوبر و ستاره/ تو به آبها سپاری همه صبر و خواب خود را/ و رصد کنی ز هر سو ره آفتاب خود را.نه بنفشه داند این راز نه بید و رازیانه/ دم همتی شگرف است تو را درین میانه.

تو همه درین تکاپو
که حضور زندگی نیست
به غیر آرزوها
و به راه آرزوها
همه عمر
جستجوها.

من و بویهٔ رهایی/ و گَرَم به نوبت عمر/ رهیدنی نباشد/ تو جستجو/ و گر چند، رسیدنی نباشد./ چه دعات گویم ای گل!/ تویی آن دعای خورشید که مستجاب گشتی/ شده اتحاد معشوق به عاشق از تو رمزی/ نگهی به خویشتن کن که خود آفتاب گشتی (هزارهٔ دوم آهوی کوهی: ۲۰۶)

Archive of SID

www.SID.ir

گل آفتابگردان از توصیف ساده شروع میشود و کم کم در طول شعر تشخص ویژه‌ای میگیرد و درنهایت چهرهٔ نمادین آن ظاهر میشود. گل آفتابگردان نماد سالک و رهروی است که همتی بس شگرف دارد و همیشه در تکاپو و جستجوست و گر چند رسیدنی نباشد. این گل در این نماد یادآور این بیت مولوی است: می پسندد یار این آشفتگی/ کوشش بیهوده به از خفتگی.(مثنوی معنوی، دفتر اول: ب ۱۸۱۹) در سطر آخرنیزیادآور بیتی مشهور از منطق الطیر عطار است:

چون نگه کردند این سی مرغ زود بی شک این سی مرغ آن سیمرغ بود.

از دیگر نمادهای ارگانیک مشهور در شعر نو میتوان به این اشعار اشاره کرد: مرغ آمین، قایق و ناقوس از نیما، زمستان، قاصدک، میراث و باغ من از اخوان، مرگ نازلی و سفر از شاملو، سبزی خزه از م. سرشک، اسب سفید وحشی از منوچهر آتشی، غزل برای درخت از سیاوش کسرایی و ...

شعر سهراب با اینکه سرشار از نمادها (چه خرد چه کلان) است ولی در آن نماد ارگانیک دیده نمیشود. این موضوع با ذهن و دنیای فکری سپهری بی ارتباط نیست. در نگاه او بین همهٔ چیزها وحدت است و در چیزی محدود نمیشود که کانون تصویر شعر او شود. تصاویر و نمادهای بیان کنندهٔ اندیشه و تجربیات او، به گستردگی طبیعت است و پیوند دهندهٔ تصاویر شعری او همین تجربیات و اندیشه‌های اوست. نمادها و تصاویر هرکدام درکنار هم، ارزش و اهمیت خود را دارند؛ همانگونه که در نگاه ناب او هر آن چیزی که موجود است، نشان دهندهٔ نظم و تکامل و زیبایی است تا جاییکه نمیخواهد هیچ چیز از طبیعت بیرون برود:

و نخواهیم مگس از سر انگشت طبیعت بپرد/ و نخواهیم پلنگ از در خلقت برود بیرون/ و بدانیم اگر کرم نبود زندگی چیزی کم داشت/ و اگر خنج نبود، لطمه میخورد به قانون درخت/ و اگر مرگ نبود دست ما در پی چیزی میگشت. (هشت کتاب: ۱۷۳)

از همین روی در شعر وی با نمادهایی که از یک پدیده یا شی، یک تصویر کانونی بسازد و تصاویر دیگر به گرد آن بچرخند رو به رو نیستیم و تصاویر در یک نقطه تجمع نمییابند:

میروم بالا تا اوج، من پر از بال و پرم/ راه میبینم در ظلمت، من پر از فانوسم/ من پر از نورم و شن/ و پر از دار و درخت/ پرم از راه، از پل، از رود، از موج/ پرم از سایهٔ برگی در آب/ چه درونم تنهاست. (همان: ۱۹۸)

هیچکدام از کلمات بال و پر، فانوس، شن، درخت، راه، پل، رود، موج، برگ، آب و ... در کانون و مرکز تصویر قرار نگرفته‌اند. شاعر تجربیات و عقاید و اندیشه‌های عرفانی و کشف و

Archive of SID

www.SID.ir

شهود اشراقی خود را در پدیده‌هایی که مشاهده میکند سرایت میدهد و جنبش هستی را تنها مختصر در یک واژه نمادین قرار نمیدهد.

در شعر فروغ نیز نماد ارگانیک شکل نگرفته است. این موضوع نیز دلایل مختلفی دارد که بیش از همه به نوع نگاه شاعر به شعر بستگی دارد. از میان عناصر شعر، فروغ بیش از همه به اندیشه توجه دارد. او بیشتر دنبال معنی و بیان اندیشه و عاطفهٔ خود است بگونه‌ای که بتواند احساس خود را تمام و کمال و صادقانه با خواننده در میان بگذارد بنحوی که تأثیرگذار باشد. در فکر آن نیست که تصویری را در ذهن خود کانون قرار دهد و با توصیفات و دیگر تصاویر آن را به سمت ابهام بکشاند تا در نهایت بتواند چهره ای نمادین از آن تصویر ارائه دهد.

تمام روز در آئینه گریه میکردم/ بهار پنجره ام را/ به وهم سبز درختان سپرده بود/ تنم به پیلهٔ تنهائیم نمیگنجید/ و بوی تاج کاغذیم/ فضای آن قلمرو بی آفتاب را/ آلوده کرده بود. (دیوان اشعار فروغ: ۳۷۹)

هر کدام از کلمات آئینه، بهار، پنجره، درختان، تاج کاغذین و قلمرو بی آفتاب نمادهایی هستند که بی آنکه مرکزیت با یکی باشد، مفاهیم خاص خود را القا میکنند.

۲. نماد خرد یا خرده نمادها

در پاره‌ای از اشعار نو، گاه یک تصویر در یک بند یا یک جمله وارد فضای نمادین میشود و از سطح ظاهری به سطح نمادین جهش میکند. در این بندها یک تصویر در تعامل خاصی که با دیگر اجزای شعر دارد از معنای قاموسی و ظاهری خود عبور و ورای معنای خود را اراده میکند. اینگونه تصاویر در قسمتی از شعر به وجود میآیند و در همان قسمت نیز تمام میشوند و تصویری دیگر آغاز میشود. این نوع از تصاویر با اینکه در هسته مرکزی شعر نیستند اما معنایی بیشتر از معنای قاموسی خود دارند. درواقع در این دست نمادها، تصاویر در معاشرت با دیگر تصویر به نماد تبدل میشود بی آنکه مرکزیت صرف اثر با یک نماد خاص باشد. مثلاً در این شعر فروغ:

درخت کوچک من/ به باد عاشق بود/ به باد بی سامان/ کجاست خانهٔ باد/ کجاست خانهٔ باد. (همان۶:۳۱۹) درخت و باد هر کدام نماد هستند که عشق درخت به باد و تصوّر خانه برای باد فضایی نمادین به وجود میآورد و این دو تصویر در این فضا نمادین میشوند. چنین نمونه هایی از نمادپردازی در شعر معاصر فراوان است. غالباً در بافت یک بند یا یک جمله، یک پدیده، از معنای واقعی خود خارج و به شکل نماد آشکار و جاودانه میشود.

شاید حقیقت آن دو دست جوان بود، آن دو دست جوان

Archive of SID

www.SID.ir

که زیر بارش یکریز برف مدفون شد. (همان: ۴۳۸)

دقت در زنجیرهٔ همنشینی این کلمات در این سطرها، نشان میدهد که بـرف عـلاوه بـر معنای اصلی خود، القاگر معانیِ فراتر از وجود عینی خود است. اسناد فعل «مـدفون شـدن» به برف و رنگ سفید آن، تداعی کنندهٔ رنگ کفن و کافور است. بنـابراین «بـرف» عـلاوه بـر اینکه در کل تصویر، عنصری بیربط نیست (وقتی برف میبارد همه جا را میپوشاند) به خاطر همراه شدنش با فعل «مدفون شدن» معنای مرگ و فنـا را القـا میکنـد و ایـن القاکننـدگی خاصیت نماد است.

یا درین شعر فروغ:

حق با شماست
من هیچگاه پس از مرگم
جرئت نکرده ام که در آئینه بنگرم. (همان: ص ۲۴۶)

در این بند بی آنکه « مرگ» و « آئینه» مرکزیت داشـته باشـند، بافـت کـلام بگونـه ای است که مخاطب متوجه میشود که شاعر از این دو کلمه چیزی ورای معنای ظاهری و رایج آنها، طلب میکند. با تأمل در این بند بـا خـود میگـوییم انسـان پـس از مـرگ هـیچ کـاری نمیتواند انجام دهد چه برسد به اینکه جرأت پیدا کند اما این چه نوع مرگی است که شـاعر ادعا میکند که میتواند کاری انجام دهد ولی جرأتش را ندارد؛ علاوه بـراین نگـاه کـردن بـه آئینه مگر جرأت میخواهد؟! بنابراین احتمال میرود کـه شـاعر « مـرگ» را نمـاد جـدایی و شکست و « آئینه» را نماد مرور خاطرات گذشته میداند.

مجموعه اشعار شاعران نوپرداز از قبیل: نیما، اخوان، فروغ، سهراب، شاملو، م. سرشـک و ... سرشار از این دست نمادهاست که جستجوی لایه‌های معنایی این گونه نمادها با توجه به زنجیرهٔ زبانیِ پس و پیش آنها و همچنین فعال بودن ذهن خواننده، امکانپذیر است.

۳. کلان نماد یا نمادهای تکرار شونده

در شعر نو تصاویر و کلماتی وجود دارند که در بین شاعران مختلف تکرار میشـوند و بسـامد بالایی دارند. گاهی تصویری در یک اثر یا یک شـعر بـه حـدی تکـرار میشـود کـه خواننـده احساس خاصی نسبت به آن دارد. این تصویر، دیگر تصاویر و عناصر شعر را تحت تأثیر قـرار میدهد و مکرر دیده میشود و جلوِ دیدگان خواننده میچرخد تا اینکه نقطهٔ کانونی متن را از آنِ خود میکند و تا سطح یک نماد تصعید مییابد. «چنین تصویرهایی که با تکرار در سراسر متن ریشه میدواند، نماینده یک بنمایهٔ ذهنی و روانی بزرگ است و سلطهٔ خود را بر سراسر

Archive of SID

www.SID.ir

متن تثبیت میکند و در پیوند با دیگر تصاویر نقش هماهنگ کننده و نظام دهنده را بازی میکند.» (بلاغت تصویر، فتوحی: ۱۹۹) مثلاً شب یک تصویر تکرارشونده و کانونی در آثار نیماست؛ بگونه ای که اکثر نمادها و تصاویر ابداعی او در ارتباط با این تصویر هستند.

کلان نمادها یا نمادهای تکرارشونده نشان دهندهٔ نقطهٔ ثقل فکری شاعر و جامعه است که در پسِ خود هدفی را تکرار و زمزمه میکند. معمولاً در شعر نو هر شاعری چند نمونه از این دست نمادها دارد که در سراسر اشعارش تکرار میشود و درونمایه ذهن و بینش شاعر را در اثر و اشعارش بیان میکند. این تصاویر به گونه ای هستند که گویی شاعر با آنها خویشاوندی ذهنی و باطنی دارد و روان خواننده را تسخیر میکند؛ بگونه ای که احساسی ژرف و فراتر از معنای قاموسی آنها به او القا میشود.

شب در آثار نیما، آیینه، کوچه، ستاره، پنجره در آثار فروغ، شب و زمستان در آثار اخوان، آب، نیلوفر و رنگ در آثار سپهری، شب، زمستان، آفتاب، بهار و چراغ در آثار شاملو، شقایق، نیشابور و کبوتر در آثار شفیعی کدکنی نمادهای تکرار شونده هستند که علاوه بر ارتباط و هماهنگی با دیگر تصاویر در یک شعر، با دستگاه فکری شاعر همراستا و همسوست. این نمادها کلید ورود به دنیای ذهن شاعر است.

کلان نمادها دیگر اجزای شعر و خرده نمادها را تحت تأثیر قرارمیدهند. درواقع کلان نماد مانند قلهٔ کوه است و خرده نمادها دامنهٔ کوه هستند که حول قله میچرخند. هاله های معنایی خرده نمادها در راستای کلان نمادها و تکمیل کنندهٔ آنهاست.

مثلاً شب که در آثار نیما نمادی تکرار شونده است، سایر تصاویر شعری و دیگر نمادها نیز با آن همسو و هماهنگ هستند از قبیل: مرغ غم، شب پره، غراب، خواب زمستانی، تاریکی و سرما، باد و آشفتگی و ... که همهٔ اینها بیانگر یک وضعیت روحی – اجتماعی تیره و گرفته در نظر شاعر یوش است.

من چراغم را در آمد شد همسایه‌ام افروختم در یک شب تاریک/ و شب سرد زمستان بود/ باد میپیچید با کاج/ در میان کومه‌ها خاموش / گم شد او از من جدا زین جادهٔ تاریک.
(مجموعه اشعار نیما:۷۳۴)

شب در شعر نیما به عنوان یک نماد تکرار شونده از عناصر مرکزی و مهم اشعار اوست و بسیاری از ترکیبات شعر او با شب همراه است: شب دراز (ص ۳۲۶)، دیوارهای نیلی شب (ص ۳۳۴)، شب دلگزا (ص ۳۹۳)، چرکین شبی (ص۴۴۳)، شب غمناک (ص ۴۶۴)،شبان کج (ص ۶۸۳)، شب عبوس و سرد (ص ۷۲۹)، شب دم کرده (ص ۷۷۶)و ... .

در شعر سپهری آب نمادی مرکزی و تکرار شونده است. دیگر نمادها و تصاویر نیز با آب در ارتباط و همراستا هستند از قبیل: باران، دریا، ماهی، روشنی، سبزه، شستشو دادن،

Archive of SID

www.SID.ir

سیب، گل سرخ و ... که همه اینها حاکی از دید روشن و امیدوار شاعر بـه جامعـه و اطـراف خود اوست:

چشمها را باید شست، جور دیگر باید دید
... چترها را باید بست
زیر باران باید رفت
با همه مردم شهر، زیر باران باید رفت
دوست را، زیر باران باید دید
عشق را، زیر باران باید جست
... زیر باران باید بازی کرد
زیر باران باید چیز نوشت، حرف زد، نیلوفر کاشت
زندگی تر شدن پی در پی
زندگی آب تنی کردن در حوضچه اکنون است
رختها را بکنیم
آب در یک قدمی است
روشنی را بچشیم... (هشت کتاب: ۱۷۲)

شفیعی کدکنی هم در اشعارش فراوان از شقایق استفاده میکند. شقایق تقریبـاً در تمـام اشعار او نماد قلندر مجردی است کـه بـر سـر آرمـان خـویش – کـه رهـایی مـردم اسـت- جانفشانی میکند. چکاوک، لاله، گل سرخ، نیلوفر، درخـت، گـون، نسـیم، غـوک و ... خـرده نمادهایی هستند که لایه های معنایی آنها پیرامون شقایق میچرخد:

ای آینهٔ روح شقایق
همه تن شرم
سرشارترین زمزمهٔ شوق گیاهان
آهوبرهٔ بیشهٔ اندیشه و تردید
لب تشنه و
از چشمه هراسان به نگاهان.
گامی
دو سه
با من نِه و در سِحر سَحَر بین
هر برگ شقایق
آیینهٔ جوبار و بهاری شد و

Archive of SID

www.SID.ir

برخاست. (آیینه ای برای صداها:۳۱۹)

در دیگر شعرهای م. سرشک هم تکرار شقایق را میبینیم از قبیل:شقایقان یریشیده در نسیم(همان: ۲۹۹) باز آخرین شقایق این باغ نیستند(همان: ۳۸۸)، شهری که آن سوی شقایق میشود طالع(همان:۴۷۲)، پیام برگ شقایق حیف آن شقایقها و عاشقها (هزارهٔ دوم آهوی کوهی: ۱۴۶)، منزه است شقایق (همان: ۲۹۱)، چو شقایق از دل سنگ برآر رایت خون (همان: ۴۳۴) و ...

نیشابور هم در شعر م.سرشک تشخص و تکرار ویژه‌ای دارد و نشان میدهد که شاعر از عمق جان با این کلمه ارتباط دارد و آنقدر آن را پرورش میدهد که از معنای قاموسی خود که اسم شهری است بسیار فراتر میروند و ذهن شاعر و به تبع آن، شعرش را تسخیر میکند. نیشابور کلانشهری است که نماد زندگی اجتماعی و حیات فرهنگی ایران در طول سده‌ها و عصرهای گوناگون به شمار میآید. در کنار این نماد محوری خرده نمادهایی وجود دارند از قبیل: کوهبید، کوچه باغ، سرو کاشمر، حلاج، آیینه جم و ... که حرکت آنها به سمت قلهٔ نمادین نیشابور است و هرکدام بگونه ای اشاره به سیر فرهنگی شاعر و کشورش در قرون گذشته دارد.

در نشابورم و جویای نشابور هنوز
وه!
چها فاصله‌هاست
اینجاست
درین نقطه که من
در دل شهرم و هر لحظه شوم دور هنوز
در نشابورم و جویای نشابور هنوز
پُرسم از خویش
نه با خویش
در این لحظه: کجاست
جای آن جام، که در ظلمت اعصار و قرون
پرتوِ باده‌اش از دور دهد نور هنوز؟
در نشابورم و جویای نشابور هنوز. (همان:۴۳)

و در شعرهای دیگرش از قبیل: در کوچه باغهای نیشابور/ سرشار از ترنم مجنون خواهد شد. (آیینه ای برای صداها:۲۴۹)، رندان سینه چاک نشابور (همان:۲۷۶)، دیوار پست نشابور (همان: ۲۷۸)، از آفتاب صبح نشابور (همان: ۳۲۷)، و آنگاه/ پر در هوای صبح نشابور میزنند (همان: ۳۴۷)، در زیر

Archive of SID

www.SID.ir

آسمان نشابور (همان:۴۴۵)، در هُرم آفتاب نشابور (همان: ۴۸۴)، لاجورد افق صبح نشابور و هَری ست (هزارهٔ دوم آهوی کوهی:۱۸)، این زن گُرد نشابوری ست (همان:۷۵)، من این حزن را از رخ کودکان نشابور/ به برگ گل سرخ خواهم ستردن (همان:۱۸۲)، آسمان هاست ز فیروزه نیشابوری/ که مرا در آن سیر و سفری ست (همان: ۲۵۰) و ... در شعر م. سرشک، نیشابور از مرز تاریخی خود فراتر رفته و تبدیل به رمز شده است؛ رمز و نماد دنیای آرمانی و خواستنی شاعر؛ سرزمینی است که با آن همه ذخایر معنوی و ارزشهای فرهنگی در مرز یورش غز و تاتار و اقوام وحشی جسمش پوسیده اما روانش بالیده است.

با بررسی کلان نمادها در شعر شاعران، میتوان به تفاوتهای دنیای شاعری آنها پی برد و بینش هر شاعری را تفسیر و تبیین کرد. کلان نمادها با توجه به نوع جهان بینیِ ویژهٔ هر شاعر، سیما و سیرتی دیگر میگیرند که بیانگر مفاهیمی هستند که خاص اندیشه و نگاه سیاسی، اجتماعی، عاطفی، شخصی و ... شاعر به نظام هستی است. درواقع با وجود اینکه نمادها ثابت هستند اما با توجه به دیدگاه فردی یا جمعی و اجتماعی، لایه های معنایی آنها در شرایط خاص تغییر پیدا میکنند. از آنجاییکه کلان نمادها بیانگر ایده بنیادین و دستگاه منسجم فکری شاعر است گاهی اوقات یک کلمه که به عنوان نماد در بین شاعران مشترک است، لایه های معنایی آن، در شعر شاعران مختلف، متفاوت میشود. مثلاً سرما در شعر اخوان با توجه به دستگاه فکری شاعر که بیشتر سیاسی – اجتماعی است، نماد جور و ظلم و استبداد و خفقان است:

و گر دست محبت سوی کس یازی
به اکراه آورد دست از بغل بیرون
که سرما سخت سوزان است. (آنگاه پس از تندر: ۵۱)

اما در شعر فروغ با توجه به روحیه شاعر که بیشتر عاطفی و شخصی است، سرما نماد تنهایی و غربت و افسردگیست:

من سردم است
من سردم است و انگار هیچوقت گرم نخواهم شد. (دیوان اشعار فروغ:۴۲۷)

سرما در شعر سهراب کارکردی دیگرگونه دارد. او شاعری عارف مسلک است؛ بنابراین حالات و روحیات خاص خود را دارد و کلمات شعریش نیز در این هالهٔ معنایی هستند. در سطر:

آب شد جسم سرد مخاطب در اشراق گرم دریچه. (هشت کتاب: ۲۵۲)

سرد در اینجا نماد بی خبری و عدم آگاهی است. چون در اینجا کلمه اشراق نشان میدهد که شاعر در چه دنیایی از شعر و شاعری و حالات است.

Archive of SID

www.SID.ir

مثال دیگر اینکه در شعر سپهری کبوتر رمز روح، احساسهای معنوی، آرمان، آرامش است؛ چون شالودهٔ نظام فکری سهراب عرفان است:

و نترسیم از مرگ
مرگ پایان کبوتر نیست(همان:۱۷۴)

اما در شعر شاملو بخاطر اینکه دردهای انسانی از مهمترین دغدغه‌های شاعرست و فکر او بیشتر در مسائل بشری و انسانی سیر میکند، کبوتر نماد صلح و آشتی و آزادی است:

جنگل آئینه فروریخت
و رسولان خسته به تبار شهیدان پیوستند
و شاعران به تبار شهیدان پیوستند
چونان کبوتران آزاد پروازی که به دست غلامان ذبح میشوند
تا سفرهٔ اربابان را رنگین کنند. (مجموعه اشعار شاملو:۴۶۶)

و در این شعرش:

به نوکردنِ ماه
بر بام شدم
با عقیق و سبزه و آینه.
داسی سرد بر آسمان گذشت
که پروازِ کبوتر ممنوع است. (همان: ۷۴۲)

گفتنی ست که شاملو در جایی دیگر ترکیب «کبوتر آشتی» میآورد:

و دلت
کبوتر آشتی ست
در خون تپیده
به بام تلخ. (همان: ۷۲۲)

بنابراین شناخت کلان‌نمادها همچنین ارتباط و پیوند بین آنها با خرده نمادها در تفسیر شعر و ورود به دنیای ذهن هر شاعر از جایگاه مهمی برخوردار است. از این راه میتوان نقطه‌های مسکوت هر شعر را به صدا درآورد و لایه‌های معنایی آن را بهتر تفسیر کرد.

Archive of SID

www.SID.ir

نتیجه

نماد عنصر پویایی است که در شعر نو زیاد به کار میرود و نقش زیادی در شکلگیری و تکمیل ساختار وحدتمدار آن دارد. در بافت شعر نو نمادها به سه شیوه دیده می شوند؛ نماد ارگانیک(ساختارساز)، خرده نمادها و کلان نمادها. از این سه نوع، نماد ارگانیک خاص شعر نو است که در روند شکلگیری شعر بوجود میآید ودر طول ساختار منسجم شعر هویت میپذیرد و خارج از بافت هیچ است و از طرفی خود باعث انسجام شعر میشود. خرده نمادها هم در شعر هر یک از شاعران بوفور دیده میشود وبسیاری از آنها نمادهایی شخصی هستند که گاه کشف معنا و مفهوم آن بسیار گنگ و غیرقابل دسترس است. کلان نمادها نیز به عنوان نمادهایی تکرار شونده در شعر هر شاعر، نمایندۀ افکار محوری و اصلی شاعر هستند که در شعر او ریشه میدوانند و دیگر نمادها هم راستا با این نمادهای تکرارشونده و محوری هستند.

منابع

۱. آن گاه پس از تندر (منتخب هشت دفتر شعر)، اخوان ثالث، مهدی، چاپ ششم، تهران: سخن،۱۳۹۰.

۲. آیینه‌ای برای صداها، شفیعی کدکنی، محمدرضا، چاپ پنجم، تهران: سخن، ۱۳۸۵.

۳. انسان و سمبولهایش، یونگ،کارل گوستاو،مترجم محمود سلطانیه،تهران:جامی، ۱۳۸۵.

۴. بلاغت تصویر، فتوحی، محمود، چاپ دوم، تهران: سخن،۱۳۸۹.

۵. بیان، شمیسا، سیروس، چاپ نخست از ویرایش سوم، تهران: میترا، ۱۳۸۵.

۶. داستان دگردیسی، حمیدیان، سعید، چاپ اول، تهران: نیلوفر،۱۳۸۱.

۷. دیوان اشعار، فرخزاد، فروغ، چاپ پنجم، تهران: مروارید،۱۳۷۶.

۸. طلا در مس، براهنی، رضا،جلد دوم، تهران: نویسنده،۱۳۷۱.

۹. فرهنگ نمادها، شوالیه، ژان و گربران، ترجمه سودابه فضائلی، جلد اول، چاپ سوم، تهران: جیحون،۱۳۸۸.

۱۰. گونه‌های نوآوری در شعر معاصر ایران، حسن لی، کاووس، چاپ دوم، تهران: ثالث، ۱۳۸۶.

۱۱. مثنوی معنوی،مولوی،جلال الدین محمد، دفتر اول، چاپ نهم، تهران: ققنوس، ۱۳۸۸.

۱۲. مجموعه اشعار، شاملو، احمد، چاپ، تهران: نگاه،۱۳۸۹.

۱۳. مجموعه اشعار، یوشیج، نیما، گردآوری و تدوین سیروس طاهباز، تهران: نگاه،۱۳۸۹.

Archive of SID

www.SID.ir

۱۴. هزاره دوم آهوی کوهی، شفیعی کدکنی، محمدرضا،چاپ پنجم، تهران: سخن، ۱۳۸۸.
۱۵. هشت کتاب، سپهری، سهراب، چاپ دوم، تهران: آدینه سبز،۱۳۸۹.

Archive of SID